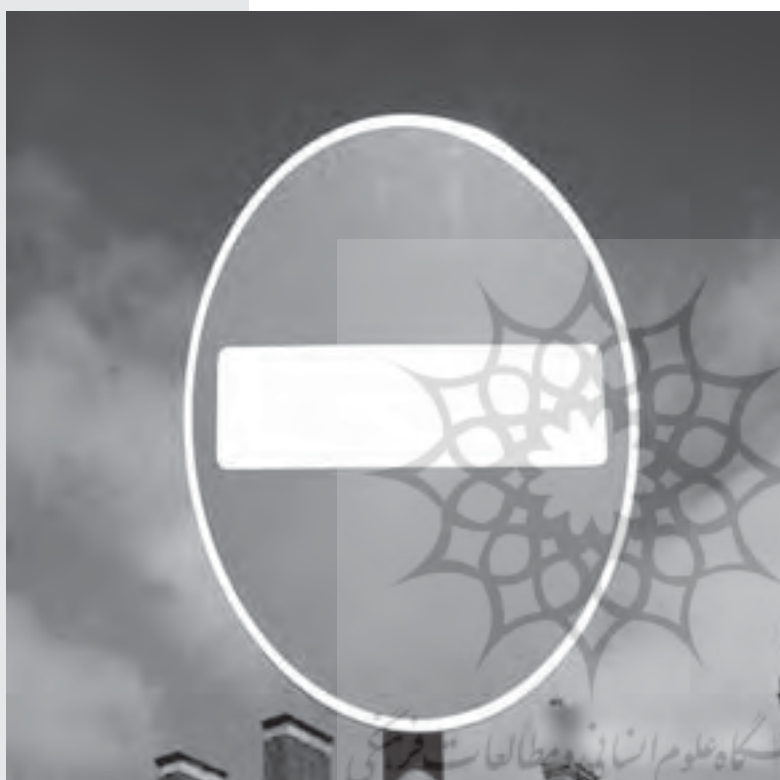


# توسعه معکوس

## توهم، سازش یا سکوت

دکتر غلامحسن عبیری



آیا توسعه به راستی  
روندی جهانی است،  
یا برعکس روندی  
ملی بشمار می‌رود؟

جدید زیر را در کلیه کشورهای در حال رشد به ارمغان آورد:

- الف) دیوانسالاری
- ب) حقوق عقلایی
- پ) تخصص‌گرایی
- ت) نو فناوری

این مباحث به صورت زیربنایی "ارزش‌ها را بر مبنای قیمت‌گذاری" در شرایطی قرار دادند که انباشت ثروت و قدرت در کشورهای جهان اول قرار داشت. در حقیقت، شیوه نگاه به جهان مادی با تقسیم جهان بین استعمارگران و استعمارشدگان، به شکلی درآمد که "نظم جدید" نوگرایی را الگو قرار می‌داد. جهان اول به دنبال جنگ جهانی دوم و فروپاشی امپراتوری‌های اروپایی که مشخصه اصلی آن استعمارزدایی بود، توسعه را به عنوان مبنای مناسبی برای روابط بین کشورها برگزید. از نظر آماری، جهان سرمایه‌داری

### مقدمه

تجربه نشان داده است که روند توسعه به روش رایج در ادبیات اقتصادی، همواره با ایجاد نابرابری در میان طبقات اجتماعی همراه بوده است. به علاوه، در مسیر توسعه، رشد فناوری ارزشی مطلق به شمار نمی‌رود، بلکه ضرورت دارد تا با دگرگونی پیوسته مناسبات اجتماعات همراه باشد. برخی از گروه‌های تندرو نیز بر این باورند که سبک نوین زندگی همراه با توسعه مدرن، با از خودبیگانگی و تنش همراه است.

اینک پرسش مطرح شده این است که آیا توسعه به راستی روندی جهانی است، یا برعکس، روندی ملی به شمار می‌رود؟ تجربه نشان می‌دهد که کشورهای در حال رشد با قدری تأخیر، روند توسعه غربی را تجربه می‌کنند. گفتمان توسعه یافتگی - توسعه نیافتگی، بیان استعاری روند استعمار و یا به عبارت ساده‌تر، تبیین مناسبات قدرت بین کشورهای شمال و جنوب است. دولت‌های رهاشده از استعمار در سده بیستم، میراث خوار مناسبات قدرت و اهداف توسعه در جهان معاصر هستند. "استعمارگرایی نوین" یا "پسااستعمارگرایی" در همین نیمه دوم قرن بیستم، سکاندار اصلی ساماندهی توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در غالب برنامه‌های توسعه کشورهای مختلف بود. نخبگان سیاسی، توسعه را مهندسی اجتماع و نخبگان اقتصاد، توسعه را ساماندهی اقتصاد منابع و نخبگان اجتماعی هم توسعه رانوعی مدرنیزه کردن نظام اجتماعی تلقی می‌کردند. پدیده‌های نامطلوبی همچون تهی‌دستان خطرناک، طبقه کارگر ناآرام و فضای شهرهای صنعتی آلوده نیز میراث کوچکی از این روند توسعه بشمار می‌روند.

در این نوشتار با نقد برنامه‌های توسعه، مسأله "توسعه معکوس" را مورد توجه قرار می‌دهیم تا در مسیر مناسبات اقتصادی میان کشورها، رابطه بین توسعه کشورهای صنعتی از محل نرخ مبادله نابرابر کالاها صنعتی در مقابل محصولات کشورهای در حال رشد - برای نمونه رابطه رایانه با کنف - مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و معلوم شود که چگونه "توسعه معکوس" آینده کشورهای در حال رشد را در معرض تهدید قرار داده است.

### جلوه‌های گوناگون

توسعه یا تجدید ساختار جامعه براساس نوگرایی، مفاهیم

از دیگر عوامل ایستایی فرایند توسعه بشمار می‌روند.

### توهم در حرکت

دولت‌های توسعه خواه، برای تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی، به دریافت وام از جهان اول و گروه کشورهای صادرکننده نفت (OPEC) روی آوردند، اما در این مسیر آنقدر رفتارها غیرمسئولانه بود که بدهی‌های بحران ساز شکل گرفتند. سپس در مسیر پیدا کردن راهکار برای بازپرداخت بدهی‌ها، پروژه‌های سیاسی مختلفی در دستور کار قرار گرفتند. جنگ تحمیلی ایران هم می‌تواند یکی از این پروژه‌ها شمرده شود. در واقع، جریان توسعه با عرضه وام‌های گره خورده (Tied Aid) یعنی اعطای وام در مقابل خرید ماشین آلات و سبد خرید کالا و خدمات معین، الگوی توسعه معکوسی را در برنامه قرار می‌داد. لازم به یادآوری است که بحران بدهی‌های دهه ۱۹۸۰ همزمان است با جنگ هشت ساله ایران و عراق، یعنی زمانی که هر دو کشور دارای مازاد ذخیره ارزی بودند. گفتمان توسعه از این دهه به بعد به سوی خصوصی سازی و جهانی سازی روی می‌آورد و الگوی آزادسازی اقتصادی را محور قرار می‌دهد و در این راستا نکته قابل توجه آن است که آزادسازی تنها به اقتصاد محدود می‌شود و بانک جهانی هم توسعه را در حضور و مشارکت مثبت در بازار جهانی خلاصه می‌کند. در این شرایط، پروژه بالنده جهانی شدن با ظهور سازمان جهانی تجارت (WTO) سربلند می‌کند. جنگ سرد جایش را به تروریسم می‌دهد و گفتمان توسعه یافتگی - توسعه نیافتگی جهان اول و جهان سوم، نقش جدیدی را برای خود جستجو می‌کند. آزادسازی به حوزه فناوری کشیده

در این شرایط،  
اعتراض و اعتصاب  
و اغتشاش مشکلی  
را حل نمی‌کند، بلکه  
پیش از آن باید  
نظریه‌های توسعه  
اقتصادی را بازنگری  
نماییم.

با داشتن تنها ۲۰ درصد جمعیت جهان، ۶۵ درصد درآمد جهان را در اختیار داشت، حال آن که تنها ۱۸ درصد درآمد جهان به جهان سوم با پوشش جمعیتی ۶۷ درصد جهان تعلق داشت<sup>(۱)</sup>. این نابرابری اقتصادی مبنای تقسیم جهان به مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته شد و پوشش جدیدی را برای استعمارگرایی فراهم آورد.

توسعه در اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد (۱۹۴۸ میلادی) یک اصل توانمند ساز برای تحقق هدف ملی و بین‌المللی "برابری" بود. مسوولیت تحقق این هدف بر عهده نهادهای برتون وودز، یعنی بانک جهانی (WB) و صندوق بین‌المللی پول (IMF) قرار گرفت. کشورهای جهان اول از طریق کمک‌های مالی (Aids) زمینه پیوند دادن توسعه با کمونیسم را طی جنگ سرد (Cold War) فراهم آوردند. منشور ملل متحد (۱۹۴۵ میلادی) پیش شرط قرارداد اجتماعی را بالا رفتن سطح زندگی مردم اعلام کرد. اما تجربه کودتای آمریکایی علیه اصلاحات ارضی "آرینز" رییس جمهور گواتمالا در ۱۹۳۵ میلادی به دلیل به خطر افتادن منافع شرکت United Fruit، سرنگونی احمد سوکارنو (۱۹۷۰-۱۹۰۱) رییس جمهور ملی‌گرای رادیکال اندونزی که با برنامه ریزی مشترک انگلستان و ایالات متحده صورت گرفت و بعد در دهه ۱۹۷۰ قتل سالوادور آلنده، رییس جمهور شیلی به جرم ملی کردن معادن مس<sup>(۲)</sup> نشان دادند که جهان اول در مسیر توسعه جهان سوم، از منافع اقتصادی خودش چشم‌پوشی نکرده است، حتی می‌توان ادعا نمود که مسأله توسعه را به صورت ابزاری برای پوشش منافع اقتصادی و حرکت‌های رادیکال سیاسی بکار برده است. این نارسایی‌ها در ساختار اقتصاد ایران نیز به طور مشابه وجود داشته و از ابزارهای گوناگون همچون کودتا برای چرخش منافع به سود جهان اول استفاده شده است که نمونه‌ای از آن، ماجرای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ است.

در حال حاضر، مفهوم توسعه به شکل "محترمانه و مادر گونه‌ای" در دانشکده‌های اقتصاد تدریس می‌شود و مردم هم در محاوره‌های روزمره بدان توسل می‌جویند و بار ارزشی مثبتی برای آن قابل هستند. بدیهی است که نمی‌توان این برخورد را منفی ارزیابی کرد، بلکه باید پذیرفت که این موضوع به صورتی ساختاری نهادینه شده و حذف آن موجب تغییر در الگوی دیوانسالاری است و این مهم صورت نمی‌گیرد، مگر آن که "حقوق عقلایی" را برای این تحول مورد نظر قرار دهیم.

جهان اول در گفتمان توسعه یافتگی - توسعه نیافتگی، مهارت خاصی را به دست آورده و در حقیقت، نوعی دیپلماسی فعال را نمایش می‌دهد که چگونه می‌توان به طور پیوسته حرکت‌های سیاسی را برای رسیدن به هدف ساماندهی کرد. جهان اول موضوع را به صورتی یکپارچه تفسیر می‌کند و ارزیابی دقیقی از تحولات پیش رو دارد، اما جهان سوم، دچار گسستگی شده و برای رسیدن به موقعیت مناسب، یک گفتمان منطقی را دنبال نمی‌کند. به عبارت ساده‌تر، اشتباه پشت سر اشتباه می‌آید و نخبگان سیاسی هم به خاطر عدم حمایت از سوی سایر نخبگان، در محیط بسته‌ای دست و پا می‌زنند. بنابراین، جامعه همواره آستان حوادث غیرمنتظره است. کمبود آمار و اطلاعات و کندی حرکت آن در جامعه نیز



نمی‌شود. زنگ تروریسم با واقعه یازدهم سپتامبر و زدن برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک، به صدا در می‌آید. نظریه بر خورد تمدن‌های آقای هانتینگتون (Huntington) جدی تر می‌شود. سپس Mc Michael (۲۰۰۴) روند تغییر را هم در حوزه توسعه و هم در فضای اجتماع ضروری می‌یابد.<sup>(۳)</sup> بدیهی است که همه این تغییرات، بنیادی محسوب می‌شوند و آرایش حرکت آنچنان منظم و منطقی است که انگار در سالن سینما قرار گرفته‌اید. جذابیت‌های ویژه و رنگ و لعاب‌های هنری، همه و همه برای آن است که فیلم طبیعی تر به نظر بیاید. تمامی دیالوگ‌ها به طور حرفه‌ای نوشته شده‌اند، همه با توهم روبرو هستند و قهرمان گونه به صحنه آمده‌اند. این در حالی است که برای یک منتقد حرفه‌ای، همه چیز لخت و عریان است.

از دیرباز استادان حرفه‌ای توسعه اقتصادی، بدبینی خود را نسبت به روند دستیابی به توسعه انکار نمی‌کردند، حتی چهره‌های مانند محمود حسن خان، اقتصاددان پاکستانی صندوق بین‌المللی پول، سه دهه قبل زنگ هشدار در برابر سوژه توسعه نیافتگی را به صدا در آورده بود.

به راستی مسأله فقر و بیکاری همچنان به مثابه بیماری‌های سرطانی اقتصاد کشورهای در حال توسعه باقی خواهند ماند؟ اگر از زاویه دیگری به مسأله نگاه کنیم، این پرسش به وضوح خودش را به رخ می‌کشد که آیا ادامه وضع موجود، در نهایت بحران بزرگی را به دنبال نخواهد داشت؟ آیا می‌توان همواره مردم را در سالن سینما مشغول کرد؟ تنها اجرای یک پروژه اشغال سفارت آمریکا در تهران، تاکنون سه دهه اشغال ایجاد کرده، ضمن آن که دهها پروژه کوچک‌تر یا بزرگ‌تر را نیز تحت الشعاع قرار داده است.



تنها می‌توان آرزو کرد و امیدوار بود که روابط بین کشورها در نهایت فرصتی جهانی را پدید آورد، فرصتی آکنده از روحیه صداقت، همدلی، تبادل سیاسی و اخلاق اجتماعی با هویت‌های پیشرفته. در غیر این صورت، درگیری‌های چین و تایوان، دو کره شمالی و جنوبی، هند و پاکستان و اسرائیل و فلسطین همواره به صورت "معمای امنیت نظامی" باقی خواهند ماند و جهان را در معرض تهدیدهای جدی و دایمی قرار خواهند داد.

بدیهی است که برای خروج از این فضای توهم، فرایند "بسیج منابع" با تکیه بر "رفتار جمعی" باید به صورتی پایگیرد که فرهنگ و اندیشه‌های اجتماعی "گنجینه مبارزاتی" وسیعی را برای تحقق توسعه به دنبال داشته باشند. این مدل "فرایند سیاسی" از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی شروع شده و با پدیده جهانی شدن، ضرورت جنبش اجتماعی فرامرزی (Transnational Social Movement-TSM) را مطرح می‌سازد که خود مدیون جنبش اجتماعی ملی است و این خود بیش از نیم قرن تجربه سایر کشورها را به دنبال دارد.<sup>(۴)</sup>

### سیاست‌های خام

Easterly (۲۰۰۶) در رساله خود، این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا تلاش‌های غرب برای کمک‌های مالی اینقدر ضعیف و ناچیز بوده است؟<sup>(۵)</sup> لازم به یادآوریست که در سیاست‌های توسعه به مرحله‌ای رسیده‌ایم که کمبود سرمایه به عنوان عامل توسعه نیافتگی معرفی شود. بنابراین، تزریق سرمایه ضرورت یافته و در این راستا کشورهای صنعتی که از مازاد سرمایه برخوردار بودند، در صدد برآمدن تا الگوی موفق کمک‌های مالی را که به غرب یاری رسانده است، در کشورهای در حال رشد نیز مورد بهره‌برداری قرار دهند، اما در عمل سرمایه‌های غربی در کشورهای در حال رشد، مسیر توسعه را هموار نکردند. هر چند که در این کشورها به ظاهر زیرساخت‌ها فراهم آمدند، جاده‌ها کشیده شدند، امکانات رفاهی همچون آب و برق و تلفن نیز برقرار گردیدند، ولی هیچ‌یک از این زیرساخت در مسیر رشد مورد بهره‌برداری قرار نگرفتند. برای مثال، اگر چه جاده‌ها برای انتقال کالاها و مواد خام از معادن به کارخانجات تأسیس شدند، لیکن در عمل وسیله‌ای شدند برای تخلیه روستاها و ایجاد مشاغل کاذب در مراکز خدمات شهری! همین مأموریت نافرجام در مورد سایر خدمات زیربنایی هم صدق کرد. برای مثال، تلفن‌ها اگر چه برای مأموریت‌های ارتباطی در مسیر مدیریت برنامه‌ریزی رشد اقتصادی طراحی شده بودند، اما در عمل واسطه‌گری را ترویج کردند. از این رو، ملاحظه می‌کنید که هیچ‌یک از پروژه‌های هدفمندی که برای تحقق توسعه انتخاب شده بودند، در مسیر واقعی به حرکت در نیامدند.

جالب توجه است که در این میان، سرمایه‌های انسانی که برای کسب دانش راهی غرب شده بودند، قبل از اینکه دانش و توانایی‌های دیوانسالاری مدیریت توسعه را به کشورشان بیاورند، خودشان آنچنان ذوب شدند که ارزش‌های فرهنگی را جلوتر از دانش غربی روانه کشورهای در حال رشد کردند و از اینرو بود که تمامی ملاحظات توسعه، از مسیر واقعی خارج شدند و به بیراهه رفتند.

سرمایه‌های انسانی  
که برای کسب دانش  
راهی غرب شده  
بودند، چنان ذوب  
شدند که ارزش‌های  
فرهنگی را جلوتر از  
دانش غربی روانه  
کشورهای در حال  
رشد کردند.

## آیا کشورهای در حال رشد، به جای حرکت در مسیر توسعه، فرصت‌های هر چه بیشتری را برای غرب فراهم آورده‌اند؟

این نارسایی در تمامی کشورها- تقریباً بدون استثنا- اتفاق افتاد و جامعه جهانی به طور یکپارچه مفتون فرهنگ غرب شد. غرب نیز از این فرصت استفاده کرد و با تزریق کمک‌های مالی در برابر خرید صنایع از رده خارج شده، کشورهای در حال رشد را اسیر بازارهای کالاها و خدمات غربی نمود و چنین بود که از کوکاکولا گرفته تا صفحات نمایشی تلویزیون و از تلفن‌های همراه گرفته تا شلوارک‌های داغ، به سهولت بازار تمامی کشورها را فتح کردند. نویسنده، این توفیق غرب را در کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان و هند از نزدیک شاهد بوده است.

حال پرسش واقعی این است که آیا مفهوم توسعه به صورت وارونه و معکوس مورد استفاده قرار نگرفته است؟ آیا کشورهای در حال رشد به جای حرکت در مسیر توسعه، فرصت‌های هر چه بیشتری را برای غرب ایجاد نکرده‌اند؟ این همان رویدادی است که نویسنده را بر آن می‌دارد تا تعبیر "توسعه معکوس" را بکار ببرد. برای مثال، کشورهایی مانند ایران با خرید صنایع تلفن همراه، هزینه‌های پژوهش و سرمایه اولیه کمپانی‌های بزرگی همچون Telecom را تأمین کردند. این پدیده به کلیه کالاها و خدمات قابل تعمیم است. از اینرو، می‌توان گفت که پدیده مصرف‌گرایی در کشورهای در حال رشد، به‌ویژه در کشورهای صادرکننده نفت و مواد خام با ارزش، پشتوانه محکمی بود برای شرکت‌های بزرگ غربی یا MNCها که به عنوان کمپانی‌های چند ملیتی از آنها نام برده می‌شود.

بدینسان مشرق زمین تأمین‌کننده بازار مصرف برای کالاهای غربی شد و در این میان، البته برخی از سطوح فناوری هم منتقل شدند و شرقیان به برخی از فضاهای دانش فنی نیز تسلط یافتند، ولی این تمام کار نبود و کشورهای در حال رشد، می‌بایست دهلیزهای پیچیده‌تری را برای دستیابی به فناوری‌های پیشرفته طی می‌کردند. لیکن طی این مرحله همراه شد با پایان جنگ سرد و گسترش تروریسم که فضای اعتماد بین کشورهای صنعتی و در حال رشد را تیره و تار کرد. بنابراین، مسیر انتقال و دستیابی به دانش‌های پیشرفته (High Tech) عملاً مسدود شد. بالاگرفتن بنیادگرایی مذهبی نیز فضای بین‌المللی را تیره و تارتر و تهدیدآمیزتر ساخت و دشواری‌های توسعه را بیشتر و بیشتر نمود.

ملاحظه می‌کنید که چگونه ساختار اقتصادی، سیاسی و نظامی از طریق شرکت‌های بزرگ چند ملیتی به یکدیگر گره خورده است. این نارسایی، بیماری قرن بیست و یکم است که نظام سرمایه‌داری را با بحران روبرو ساخته است. تجربه سایر نظام‌های سیاسی هم چیزی مشابه نظام سرمایه‌داری است، با این تفاوت که گاهی نظام سرمایه‌داری دولتی است و گاهی هم نظام سرمایه‌داری انحصاری خوانده می‌شود.

آیا الگوی توسعه اقتصادی در این فضا می‌تواند رشد و نمو کند، یا همچنان باید شاهد بهره‌وری استعمار نو از فضاهای خاص باشیم؟ تجربه کمک‌های مالی به کشورهای در حال رشد

این نارسایی نه تنها برای ابرقدرت‌ها، بلکه برای ساختار اقتصادهای کوچک نیز معنی‌دار است، یعنی کشورهایی که در سده اخیر به‌دفعات درگیر جنگ‌های خانمانسوز شده‌اند و فساد و ارتشا در میان رهبران سیاسی آنها به یک عرف رایج تبدیل شده است. نمونه‌اش هم تجربه اوگاندا در دوران ایدی امین (Idi Amin) رهبر دیکتاتوری که یکصد هزار نفر را به جوخه اعدام سپرد. کتاب State of Blood نوشته Henry Kyemba (۱۹۷۷) تصویر روشنی از تاریخ تکان‌دهنده استبداد را به نمایش می‌گذارد<sup>(۷)</sup> و تعامل این گونه ساختارهای حکومتی با شرکت‌های بزرگ مالی فاسد را به اثبات می‌رساند.

تجربه حال حاضر افغانستان را هم می‌توان در همین راستا دنبال کرد، تصویری نگران‌کننده‌تر از اوگاندا و یا سایر کشورهای مشابه. این همان سازش فریبکارانه است: کمک‌های مالی آمریکا وارد افغانستان می‌شود و سپس مجدداً توسط شرکت‌های بزرگ مالی به ساختار بانکداری آمریکا بازگشت داده می‌شود و بعد هم کنگره آمریکا در مقابل ادامه کمک‌های مالی ایستادگی می‌کند!<sup>(۸)</sup>

ملاحظه می‌کنید که چگونه ساختار اقتصادی، سیاسی و نظامی از طریق شرکت‌های بزرگ چند ملیتی به یکدیگر گره خورده است. این نارسایی، بیماری قرن بیست و یکم است که نظام سرمایه‌داری را با بحران روبرو ساخته است. تجربه سایر نظام‌های سیاسی هم چیزی مشابه نظام سرمایه‌داری است، با این تفاوت که گاهی نظام سرمایه‌داری دولتی است و گاهی هم نظام سرمایه‌داری انحصاری خوانده می‌شود.

### سازش فریبکارانه

بدین ترتیب، غرب در عمل به یک ساختار سازش فریبکارانه روی آورد. گالبرایت در رساله ای در سال ۲۰۰۴ میلادی با عنوان "علم اقتصاد، کلاهبرداری معصومانه" تفسیر نوینی از سرمایه‌داری را پیش‌رو قرار می‌دهد و سه نوع سرمایه‌داری را از یکدیگر تفکیک می‌کند: (الف) سرمایه‌داری تجاری، (ب) سرمایه‌داری صنعتی، (پ) سرمایه‌داری مالی. تجزیه و تحلیل عملکردها حاکی از آن است که شرکت‌های بزرگ مالی و فساد درونی آن‌ها که رسوایی بزرگی را در دهه اخیر بوجود آوردند، کارخانجات عظیم نظامی هم که باید پدیده جنگ را به عنوان موتور محرکه اقتصاد پذیرا باشند و از جنگ‌ها استقبال کنند و در نهایت چهره معصومانه اقتصاد باقی می‌ماند که همچنان اسیر این فرضیه‌های نامناسب است.

ایدی امین، تابلوی جدیدی  
از استبداد قرن بیستمی را  
به نمایش گذاشت.





لزوم بازنگری در سیاست های صندوق بین المللی پول از یک دهه قبل مورد توجه کسانی چون ژوزف استیگلیتز قرار گرفته بود.

**استادان حرفه‌ای توسعه اقتصادی، از دیرباز، بدبینی خود را نسبت به روند دستیابی به توسعه انکار نمی‌کردند.**

داستان‌های اعجاب‌انگیزی دارد و نشان می‌دهد که متأسفانه کمک‌های مالی در مسیر توسعه مصرف نمی‌شوند. شایان توجه است که موضوع شکست در تأمین منابع مالی و لزوم بازنگری در سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، از یک دهه قبل مورد توجه اقتصاددانان نامداری چون Stiglitz (۲۰۰۱ میلادی) بوده است.<sup>(۹)</sup>

به راستی در این شرایط چگونه می‌توان بر معضل توسعه نیافتگی فایق آمد؟ ملاحظه می‌کنید که موضوع از جهات مختلف با چالش روبرو است. از یکطرف، کشورهای در حال رشد پتانسیل مدیریت اقتصادی منابع را ندارند و به دلایل مختلف با شکست روبرو شده‌اند؛ از طرف دیگر، سازمان‌های بین‌المللی در رسالتی که بر عهده گرفته‌اند و یا در مسیر دستیابی به اهداف، با نقصان روبرو می‌باشند. کشورهای صنعتی هم در رهبری اقتصاد بین‌الملل با دشواری مواجه شده‌اند و سرانجام فضای مناسبی برای تلطیف در سیاست‌های مستعمراتی دیده نمی‌شود. نظم نوین جهانی نیز در مسیر استقرار آزادسازی، خصوصی‌سازی و جهانی شدن توفیق چشمگیری نداشته است.

### شکست سکوت

علمای علوم اجتماعی در سراسر نقاط جهان به اشکال مختلف اعتراض خود را مطرح و بحث‌های تازه‌ای را آغاز کرده‌اند. Hayter (۱۹۷۱ میلادی) کمک‌های مالی را ابزار سلطه‌گری نامیده<sup>(۱۰)</sup> و در سال ۱۹۸۱، فقر جهانی را هشدار داده است.<sup>(۱۱)</sup> از دیدگاه Hertz (۲۰۰۱ میلادی) سکوت به پایان رسیده و سرمایه‌داری جهانی در سوگ دموکراسی نشسته است.<sup>(۱۲)</sup> این‌ها همه نوعی هشدار به سیاستمداران هستند که خود را غرق در ندانم‌کاری‌های توسعه نکنند.

واقعیت این است که نسل نوعی از فناوری به همه جا رخنه کرده و بدون توجه به مرزها، شتابان تمامی معیارها را تحت تأثیر قرار داده است و نمی‌توان در برابر آن سکوت اختیار کرد. این تمام موضوع نیست؛ فناوری‌ها، رفتارها و اخلاق‌ها را هم تغییر داده‌اند و عامل زمان را در محاسبات تصمیم‌گیری پرنرنگ کرده‌اند. الگوهای بسیار متنوعی فضای تصمیم‌گیری را اشغال نموده و علوم جدیدی را با عنوان تصمیم‌گیری چند معیاره (MCDM) به سپهر علوم انسانی افزوده است.<sup>(۱۳)</sup> این بدان معنی است که توسعه را هم باید با معیارهای مختلف ارزیابی کرد و توسعه معکوس یکی از این معیارها است.

با این همه ادعاها، Lal (۲۰۰۰ میلادی) در رساله‌ای<sup>(۱۴)</sup> موضوع فقر توسعه اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد<sup>(۱۴)</sup> و نشان می‌دهد که نگرش نسبت به توسعه بسیار متفاوت است با آنچه در دهه ۱۹۷۰ میلادی بود و این بدان معنی است که تجربه‌ای نوین را در پیش رو داریم. کدامیک از کشورهای صنعتی جدید مانند چین، هند، برزیل و ترکیه در کنار کشورهای آسیای جنوب شرقی همچون کره جنوبی، مالزی و سنگاپور، از الگوهای تئوری‌های توسعه اقتصادی بهتر بهره برده‌اند؟ آیا باید منتظر بود تا مفهوم شبه توسعه (Quasi Development) نیز وارد ادبیات اقتصادی شود؟ در حقیقت، این دو گروه کشورها قبل و بعد از فناوری‌های

ارتباطات و اطلاعات (ICT) به فضای توسعه پانهاداند، محیطی سراسر پویا، پرتحرک و با انرژی که توانسته است به سهولت تمامی اقشار جامعه را مخاطب قرار دهد. از این رو است که دیگر نمی‌توان در سایه سکوت روند توسعه را دنبال کرد. اگر قرار باشد که به جای خرید فناوری، دانش از رده خارج شده را خریداری کنیم، چگونه می‌توانیم خیال تحول را در سر بیروانیم؟

Stiglitz (۲۰۰۲ میلادی) در رساله‌ای با عنوان "جهانی شدن و عدم رضایت از آن" نشان می‌دهد که روند توسعه مقبولیت لازم را به دست نیاورده است.<sup>(۱۵)</sup> این شیوه برخورد جهانیان و اعتراضات سازمان یافته نسبت به جهانی شدن، بحث و جدل‌های مختلفی را به همراه داشته و دارد که نمی‌توان از کنار آن به آسانی گذشت. در این شرایط، اعتراض و اعتصاب و اغتشاش مشکلی را حل نمی‌کنند، بلکه پیش از آن باید نظریه‌های توسعه اقتصادی را بازنگری نماییم.

امروزه شکستن این سکوت از سوی گروه‌های مختلف مطرح است. نظریه‌پردازان، اولین گروهی بودند که به ضرورت شکستن این فرآیند معیوب پی بردند. کارگزاران سیاسی هم از جمله دیگر گروه‌هایی هستند که دیگر اطمینانی به برنامه‌های توسعه ندارند و سرانجام مردم، آخرین گروهی بشمار می‌روند که امید خود را به روند توسعه از دست داده‌اند و امپریالیسم را مانع اصلی در راه دستیابی به اهداف توسعه می‌دانند. در این میان، فقدان ظرفیت‌های کارشناسی و مدیریت دولتی و کمبود آمار و ارقام هم جزو اقلام فراموش شده هستند. بدیهی است که در این میان، معضل دیوانسالاری را نباید از نظر دور داشت. تجربه نشان داده است که ابعاد دولت‌ها، در کمتر از نیم قرن بین پنج تا ده برابر شده است. شکی نیست که ابعاد خدمات رسانی هم گسترش یافته، اما ابعاد دولت بیشتر از حد انتظار بوده و همین امر موجب شکست در امر توسعه شده است.



**گفتمان توسعه یافتگی - توسعه نیافتگی، بیان استعاری روند استعمار و به عبارت دیگر، تبیین مناسبات قدرت بین کشورهای شمال و جنوب است.**

شمرده می‌شوند. در این الگو، جامعه بر اساس یک سلسله پیمان‌ها و قراردادهای اجتماعی اداره می‌شود و از این رو، گرایش به سمت سوسیالیسم بیشتر از گرایش به سمت سرمایه‌داری است. ملاحظه می‌کنید که در پی آن شکست سکوت، تمایلات اقتدارگریزی از محدوده حکومتی عبور کرده‌اند و مجاری نوینی را برای اداره امور در پیش روی کارگزاران اجتماعی و سیاسی قرار می‌دهند.

علمای علم سیاست، آنارشیزم را به الگویی اطلاق می‌کنند که در آن، باید جامعه بدون کاربرد ترس و رعب و وحشت، سازماندهی شود.

الگوهای توسعه نیز در این ساختارها متفاوتند و هیچ‌گونه تابعیتی از بازار و الگوی عرضه و تقاضا ندارند. برعکس اقتدارگرایی عامل اصلی هدایت منابع از جمله سرمایه‌ها، انسان‌ها و دیگر ابزار توسعه است. در این الگوها، مدارهای توسعه نیافتگی ریشه در سلطه بین‌المللی دارند و همه دولت‌های ابرقدرت، دشمن تلقی می‌شوند. انزوای سیاسی بخشی از کنش‌های جهانی را منعکس می‌سازد. فضای توسعه معکوس از همین نقطه آغاز می‌شود و مهندسی اجتماعی مجدد می‌تواند از دیگر شاخص‌های مطرح در این فضای سازندگی باشد.

شایان ذکر است که بیشتر سیاست‌های گزینشی در این راستا، خام هستند و متأسفانه تجربه‌های تاریخی نیز بنا به دلایل عدیده مورد توجه قرار نمی‌گیرند، زیرا شباهت‌ها در بعد زمان و مکان اندک است و از همین رو، به‌طور کاملاً مشهود توجه به تجربیات تاریخی محدود و ناچیز شده‌است.

فرهنگ حاکم بر ساختار جوامع گاه در ستیز با فرهنگ توسعه‌است و فرهنگ‌های بومی توان تغییر و تحول را در خود نمی‌بینند. از اینرو، باورها و عقاید و سنن در کشورهای مختلف، شیوه‌های اقتدارگریزی متفاوتی را اتخاذ می‌کنند و نتایج این عملکردها هم همیشه مطلوب نیست. بنابراین، اصلاح ساختار فرهنگی و آماده سازی مردم برای پذیرش الگوهای جهانی، قدری با تعلل روبرو می‌شود. گاه دیده می‌شود که برخی از

معمای دیوانسالاری در شرایطی تعمیق یافته که عدم شایسته سالاری نیز به اوج رسیده است. از اینرو، نگاه توسعه با مفروضاتی جلو رفته که خردگرایی را به عنوان پشتوانه به همراه نداشته است. به همین علت، امروز بعد از اجرای ده برنامه توسعه طی نیم قرن، شرایط توسعه نیافتگی و روند تخریب محیط زیست کاملاً قابل دیدن است و دولت نمی‌تواند این نارسایی‌ها را نادیده انگارد و مردم را با شعار و تبلیغ به دنبال خود بکشاند. از این رو، به راحتی می‌توان گفت که شکسته شدن سکوت مردم از طریق تظاهرات و اعتصابات و مهاجرت‌ها، کاملاً آشکار است و نمی‌توان منکر این واقعیت شد که جهان امروز بیدارتر از هر زمانی است.

### اقتدار گریزی

اقتدار گریزی به زبان بسیار ساده، یعنی "بی‌حکومتی". نظام بین‌الملل را نظامی اقتدار گریز می‌خوانند. قابل توجه است که این امر به معنی وجود بی‌نظمی و هرج و مرج نیست، بلکه برعکس، اقتدار گریزی، شرایط صوری نظام بین‌الملل و زاده استقلال قانونی هر دولت ملی است. از منظر روابط بین‌الملل، هیچ کس تکلیفی قانونی برای فرمانبرداری از دیگری ندارد و دولت‌ها موظف هستند که بخشی از انرژی خود را صرف حفظ استقلالشان کنند. البته باید توجه داشت که اقتدار گریزی بسته به فرهنگ حاکم، می‌تواند انگیزه‌ها و معانی مختلفی را اراده کند. صاحب‌نظران روابط بین‌الملل معتقدند که اقتدار گریزی جز با تشکیل یک دولت جهانی واحد پایان نمی‌یابد.

اقتدارگریزی را برابر واژه Anarchy بکار می‌برند و Wendt (۱۹۹۲ میلادی) بر این اساس اقتدارگریزی را پایه و اساس ساختار قدرت سیاسی در دولت‌ها تصویر می‌کند.<sup>(۱۶)</sup> از سوی دیگر، واژه Anarchism، آشوب طلبی و هرج و مرج طلبی را در درون دولت ملی منعکس می‌سازد. در این منظر، سیستم‌های حکومتی و قوانین وضع شده، مانع پیشرفت بشر

**صاحب‌نظران روابط  
بین‌الملل معتقدند  
که اقتدارگریزی، جز  
با تشکیل یک دولت  
جهانی واحد پایان  
نمی‌یابد.**

واقع، گاه تقلید کرده‌ایم، گاه مونتاژ شده‌ایم و گاه برداشت‌های سطحی خودمان را قالب کرده‌ایم. از اینرو، یک فضای همراه با توهم بوجود آمده است. در این شرایط، سیاست‌های اتخاذ شده نیز خام و اولیه بوده‌اند: در صورت ظاهر همه چیز منطقی است، اما در نهایت چیزی متفاوت را شاهد هستیم که گاه بدون هرگونه نگاه کارشناسی، مفهومی غیرمتعارف را پیش روی مافقرار می‌دهد. برای مثال، ورزش یا دانشگاه را در نظر بگیرد. تقریباً همان فضا و امکانات را ما هم فراهم ساخته‌ایم، اما در عمل در میان صد کشور، رتبه‌های شایسته خودمان نمی‌آوریم و یا در میان پنج هزار دانشگاه، رتبه چهار هزارم را می‌گیریم! سیاستگذاران و کارگزاران امور هم به یک نمایش فریبکارانه روی می‌آورند تا فقط حفظ آبرو شود، غافل از اینکه عامل بیماری را نشناخته‌ایم و تنها به خوردن داروهای مشابه اکتفا کرده‌ایم.

این چارچوب در کنار اقتدار نظامی گرانه، در نیمه دوم قرن بیستم سکوتی را به همراه می‌آورد، ولی از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی این سکوت با هر هزینه‌ای که تصورش را بکنید، در هم شکسته شده و در فضای اطلاعات ماهواره‌ای، محیط پرتنش را برای غالب کشورهای در حال رشد ایجاد کرده است. آیا زمان آن نرسیده است که پویا عمل کنیم و در یک فضای تعاملی و سازنده، رقابتی خلاق را در سایه احترام به مردم فراهم سازیم؟ از این مسأله درس بگیریم و زمان را از دست ندهیم، شاید در آینده فرصتی برای سازندگی ایجاد نشود و برای همیشه در رؤیای توسعه مستغرق بمانیم.

فرهنگ‌ها در مقابل الگوهای توسعه، نقش مانع را بازی می‌کنند و هماهنگ کردن قومیت‌ها برای پذیرش پوشش تکنوکراسی، چندان سهل و ساده نیست.

سرمایه‌های انسانی هم در این راستا می‌بایست نقش سازنده‌ای را برای چیدمان مطلوب توسعه داشته باشند و از هرگونه هرج و مرج طلبی زایدی بی‌قانونی یا نداشت قوانین جلوگیری کنند. بدون تردید، عامل اصلی تحول، توجه به خواسته‌های سرمایه‌های انسانی است که می‌بایست در شرایط آزاد و با حق انتخاب‌های متعدد در فضای کثرت‌گرا، محیط فعالیت را چنان فعال و زاینده سازد که انرژی پویایی در خور توجهی فراهم آید. این مهم، زاده توجه به حقوق انسانی و حقوق مالکیت معنوی (Intellectual Property) است که نباید نسبت به آن غفلت نمود. اما در حال حاضر، این مسأله به عنوان یک مانع بزرگ جلوی حرکت سرمایه‌های انسانی، سرمایه‌های اجتماعی و سرمایه‌های فرهنگی را سد کرده است.

### ضرورت پویایی

دریافتیم که توسعه از مفهومی مادرانه و جایگاهی محترمانه برخوردار است و ما به اشکال مختلف از این مفهوم در گفتمان علوم اجتماعی بهره می‌گیریم. در این راستا حرکت‌های توسعه در سراسر نقاط دنیا توهم برانگیز عمل کرده است و همه کشورهای در حال توسعه دنباله روی یکدیگر شده‌اند و الگویی شبه غربی را پیشه کرده‌اند. آنان الگوی هنر، ورزش، اقتصاد، سیاست و رفتار را کپی کرده‌اند، در حالی که این کپی‌ها هم چندان خوانا نیستند. در

### منابع

- 1) Encyclopedia & International Relation & Global Politics (ترجمه: طیب، علیرضا/ نشر نی / ۱۳۸۸ / صفحه ۳۳۱)
- 2) منبع فوق / صفحه ۳۳۳.
- 3) Mc Michael, P./2004/Development and Social Change- A Global Prespective/Pine Forge Press.
- 4) منبع شماره یک / صفحات ۳۷۹-۳۷۷.
- 5) Easterly, W./2006/The White Man's Burden: Why the west's efforts to aid the rest have done so much ill & so little good?/Penguin/ London.
- 6) Galbraith, John Kenneth/2004/The Economics of Innocent Fraud: Truth for Our Time.
- 7) Keymba, Henry/1977/ State of Blood- The Inside Story of Idi Amin's Reign of Fear/ Corgi Books.
- 8) مراجعه کنید به اخبار کنگره آمریکا و ماجرای ممانعت از ارسال چهار میلیارد دلار کمک مالی به افغانستان به دلیل وجود فساد در دولت کرزای / ۲۰۱۰. June. ۲۹
- 9) Stiglitz, Joseph/2001/Failure of the Fund: Rethinking the IMF Response/Harvard International Review 23/ no.2/pp 14-18.
- 10) Hayter, T./1971/Aid as Imperialism/ London/ Penguin.
- 11) Hayter, T./1981/The Creation of World Poverty: An Alternative View to the Brandt Report/London/ Pluto.
- 12) Hertz, N./2001/The Silent Takeover: Global Capitalism and the Death of Democracy/London/ Heineman.
- 13) اصغرپور، محمدجواد/ ۱۳۷۷ / تصمیم‌گیری چند معیاره / دانشگاه تهران. لازم به توضیح است که اصطلاح MCDM برای عبارت Multi Criteria Decision Making بکار رفته است.
- 14) Lal, D./2000/ The Poverty of Development Economics/ 2nd rev and exp. US edn/ Cambridge, MA/ London/The MIT Press.
- 15) Stiglitz, J./2002/ Globalization & Its Discontents/ New York/ London/ Norton.
- 16) Wendt, A./1992/Anarchy is What States Make of it: The Social Construction of Power Politics/International Organization 46, 2:391-425.